

هو العليم

لزوم پیشگیری در مقام تربیت و تزکیه

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۳

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

این‌طور که به‌نظر می‌رسد و تا جایی که حافظه اجازه می‌دهد، در مجلس گذشته صحبت از کیفیت ترتیب برنامه و روشی بود که بتواند انسان را هرچه بهتر، سریع‌تر، راحت‌تر و بی‌دردتر به آن اهداف و مقاصد برساند.

در این زمینه مطالبی عرض شد، منتها چون در این مجالس بنا بر پاسخگویی به مسائل و سؤالات است، مطلب تا حدودی نیخته ماند و بنا گذاشتم که تتمه آن را در امروز خدمت رفا و دوستان عرض کنم و بعد به پاسخ دادن به سؤال‌ها و پرسش‌هایی که رسیده بپردازم.

استعداد و آمادگی نفس انسان برای شکل‌گیری خاص در دو زمینه سعادت و شقاوت

اگر نظر شریف دوستان باشد در مجلس گذشته عرض شد که نفس انسان استعداد و آمادگی برای شکل‌گیری و شکل‌بندی خاص را دارد، چه در زمینه سعادت و تجرد و چه در زمینه شقاوت و ابتعاد و نفسانیت؛ نفس در هر دو مسئله این قابلیت را دارد. هیچ‌کس از ابتدا با شکل‌گیری به این دنیا نیامده است، این مسئله را که خدمت شما عرض می‌کنم حتی در مورد انبیاء و ائمه و اولیاء علیهم‌السلام هم صادق است، همه ما با استعداد و قابلیت، پا به این دنیا گذاشتیم. افرادی که می‌گویند ائمه حسابشان جدا است و آنها با یک کیفیت و وضعیت خاصی به این دنیا آمدند، سخت در اشتباه هستند! گرچه ائمه آثار خاصی داشتند و دارند: مثلاً در رحم مادر و در شکم مادر صحبت می‌کردند. با مادر صحبت می‌کردند، ذکر می‌گفتند. والدۀ همه ائمه نسبت به سخن ائمه [در رحم مادر خود] گواهی می‌دهند و ذکری را که ائمه می‌گفتند، والدۀ ایشان می‌شنیدند.

انحصار داشتن اقرار به شهادتین و سجده و... هنگام ولادت به ائمه معصومین

این مسئله راجع به سیدالشهدا علیه‌السلام هست که معروف هم است و همه شنیده‌اند.^۱ راجع به حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه هست که همه شنیده‌اند^۲ و این مطالب غیر عادی از آنها قابل صدور بوده و جای شکی هم باقی نمانده است. و غیر از امام معصوم علیه‌السلام این مسئله برای کس دیگری اتفاق نیفتاده و هر کسی که مدعی سخن گفتن بشود کذب محض و افتراء و تهمت بر مذهب و مکتب است! حتی این امور و امور دیگری که سر می‌زنند. مثلاً راجع به حضرت بقیة‌الله داریم که وقتی به دنیا آمدند، اول اقرار به شهادتین کردند و بعد هم آیه شریفه **﴿وَوَرِّدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾**^۳ را قرائت کردند و همین‌طور راجع به سایر ائمه هم داریم که پس از

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۴؛ موسوعة كربلاء، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. روضة الواعظین، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳.

۳. سوره قصص (۲۸) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۳، ص ۶۲.

«و دأب و سنت اختیاریه ما بر آن مقرر شده است که بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شدند و مورد استضعاف قرار گرفتند، عنایت خود را مبذول داشته و آنان را در روی زمین از پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارث زمین و قدرت‌های مسخره در آن گردانیم.»

۴. اثبات الوصیه، ص ۲۵۹؛ عیون المعجزات، ص ۱۴۱.

ولادت، اقرار بر شهادتین می‌دادند و سر به سجده می‌گذاشتند تا وقتی که سرشان را برمی‌داشتند،^۱ این فقط و فقط اختصاص به ائمه علیهم‌السلام دارد نه کسی دیگر و هر کس هرچه بگوید کذب است و تهمت است و باید پاسخگوی آن باشد!

اراده‌پرودگار بر امتیاز بین امام و غیر امام به‌خاطر عدم استفاده افراد از این عناوین

حتی این مسئله هم باعث این نمی‌شود که ما بگوییم که ائمه از ابتدا يك شکل‌گیری خاصی داشتند، نه‌خیر، خود اینها هم [قابلیت برای هر دو جنبه را داشتند]، البته گرچه خواست و اراده‌پرودگار بر امتیاز بین امام و غیر امام در میان انظار است که بعد افرادی نیایند و خودشان را متقلباً به امام وابسته کنند و بخواهند آن عناوین را بر خودشان بگذارند. خب این مطلب بوده است دیگر! مگر در همان زمان‌های قبل نبوده است؟! پیغمبران دروغینی که می‌آمدند مگر چه بودند؟ اینها از همین جا می‌آمدند دیگر! مسیلمه کذاب که آمد، انحرافات که پیدا شد، حرف‌هایی که متملقان راجع به افراد می‌گفتند، تمام اینها از همین جا بود دیگر. و مردم بیچاره بدبخت هم بدون تحقیق و تفحص قبول می‌کردند و برای همدیگر نقل می‌کردند!!

قوه متخیله افراد عامل ایجاد خرافات حتی در بین علما

مگر در همین زمان گذشته همه ما شاهد ادعای تصاویر در ماه نبودیم؟! خود بنده که شاهد بودم! مگر نگفتند که عکس در ماه پیدا شده است؟! ما تا چقدر در خرافات گیر کرده بودیم و چقدر در این مسائل قرار گرفتیم؟! من در جلسه قبل عنوان، خدمت رفقا عرض کردم که حتی پیرمردهای ما [هم این مسئله تصویر در ماه را باور کرده بودند!] مرحوم پدر ما می‌فرمودند که:

من در منزل نشسته بودم که پسر خاله ما که سنش از من بیشتر بود و در همان زمان سابق فرد متشخص و معنونی بود و خلاصه فردی بود برای خودش، تلفن کرد و به من گفت که: «فلانی چه نشستی؟! بیا تماشا کن و ببین که عکس در ماه است!» گفتم: آخر عکس چه ربطی به ماه دارد؟! آقای فلان این حرف‌ها چیست؟! این خرافات چیست؟! گفت: «نه آقای سید محمدحسین! خودت بلندشو بیا و ببین! آخر چرا شما کوتاهی می‌کنید؟!» باز گفتم که آخر این چه مسئله‌ای است که شما مطرح می‌کنید؟! کره ماه تقریباً حدود نهصد و خرده‌ای هزار کیلومتر با زمین فاصله دارد چه کسی رفته آنجا عکس انداخته است؟! خلاصه باور نمی‌کرد! گفتم: خیلی خب من بلند می‌شوم می‌آیم پای پنجره که ببینم عکس می‌بینم یا نه؟! بلند شدم آمدم و دیدم ماه، همان ماه است و هرچه بوده همان است!

شما ببینید قوه متخیله و متوهمه افراد چه می‌کند که می‌آید می‌سازد و چاپ می‌کند، ابرو درست می‌کند، چشم درست می‌کند، بینی درست می‌کند، مو درست می‌کند، خب عکس همین است دیگر. عکس چیست؟ عکس چشم و مو و بینی و چانه و ابرو و چیزهای دیگر است! هان؟! چقدر ما در ضعف قرار گرفتیم و در مرتبه فعلیت، از آن واقعیت دور افتاده‌ایم که برای فرد شیعه‌ای که مکتب او، مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است، مکتب ضد خرافه‌پرستی است [این مسائل پیش آمده است؟!] توجه بفرمایید که چه می‌خواهم عرض کنم، متوجه مطالب بنده که می‌شوید؟! مکتب اهل بیت، مکتب ضد خرافه‌پرستی است، ضد اعتبارات است، ضد مجازها و مزخرفات و امثال ذلك است، مکتب حقیقت و مکتب واقع و مکتب اتقان است که حتی ما به سایر مکاتب هم طعنه می‌زنیم و بر آنها خرده می‌گیریم. الان در مسیحیت چقدر خرافات وجود دارد؟ در این یهودیت چقدر خرافات وجود دارد؟ اگر بنده بخواهم خرافاتی که در این مسیحیت و یهودیت است برای شما بازگو کنم از تعجب حتی نمی‌توانید بشنوید!! منتها این مطالب را بیان نمی‌کنم. خود ما بر مسیحیت و یهودیت طعنه می‌زنیم، آن وقت ما و آن افرادی که مدعی تبلیغ این

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۹۴؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۳۹۴.

مکتب هستند، خودمان در قعر خرافات و توهمات و تخیلات گرفتار هستیم! این برای چیست؟ به خاطر نفهمی است، به خاطر جهالت است، به خاطر دور افتادن از واقعیت است.

این مطالبی را که خدمت شما عرض می‌کنم مطالبی است که دو جنبه دارد: یکی جنبه اجتماعی دارد که اجتماع باید بداند، یکی هم جنبه خصوصی و فردی و شخصی دارد که مربوط به این فضا و مربوط به این مسئله است. در هر دو قضیه این مطلب باید روشن و واضح بشود.

شوخی کردن با ولایت و مقدسات مکتب معصوم، گناهی نابخشودنی

مایه که داریم بر دیگران خرده می‌گیریم و بر دیگران طعنه می‌زنیم و سایر مکاتب و ملل و مذاهب را به خرافات متهم می‌کنیم، خود ما از همه آنها بدتر و در چاه خرافات غوطه‌ورتر هستیم! حالا دیگران باید بیایند بر ما طعنه بزنند و بخندند و مسخره کنند و ما را به این‌گونه مطالب متهم کنند! خب چرا باید این‌طور باشد؟! آخر چه داعی در این مسائل وجود دارد؟! چه الزامی بر طرح این مطالب هست؟! چه الزامی هست؟! من نمی‌فهمم! واقعاً نمی‌فهمم که چه الزامی هست؟!!

ما چه کم داریم و چه نقصانی داریم که باید با این حرف‌ها [آن نقصان را ببوشانیم و آن خلأ را] پر کنیم؟! آیا این خیانت به تشیع و به امام زمان نیست؟! آیا این مسئله، اهانت به دین و زیر پا گذاشتن مقدسات نیست؟! اگر نیست پس چیست؟! آیا این معنای عظمت و کرامت بخشیدن به مکتب است؟! مسئله، مسئله خیلی حساسی است و مسئولیت، بسیار بسیار سنگین است و خلاصه چوب دارد! شوخی کردن با مقدسات چوب دارد! شوخی کردن با ولایت امام علیه‌السلام چوب دارد! غیرت خدا در اینجا طلوع می‌کند و تجلی می‌کند. با امام نباید شوخی کرد، با معصوم و مکتب معصوم نباید شوخی کرد، فقط دوازده امام بودند که وقتی در این دنیا می‌آمدند شهادتین می‌گفتند و سر به سجده می‌گذاشتند و همه هم می‌شنیدند و در همان زمان هم شهادت می‌دادند! التفات کردید؟!!

رواج خرافات نتیجه سادگی ما و تملق عده‌ای و مسامحه عده‌ای دیگر

اینها به خاطر چیست؟ به خاطر سادگی ما و تملق عده‌ای و مسامحه عده‌ای! این سه مسئله وقتی که با هم توأم بشود، نتیجه آن چه می‌شود؟ رواج خرافات و رواج توهمات و از بین رفتن دین و اصالت تشیع و اهانت به مکتب! قضیه این است و پاسخ آن خیلی مشکل است! خیلی سخت است! این نکته نکته‌ای است که از نقطه نظر تربیتی ما باید خیلی به این مسئله توجه کنیم. آن زمانی که ما می‌گفتیم که باید ارج و قیمت هر شخصی درست سنجیده بشود و اغراق نشود و افراط نشود و تعابیری که گفته می‌شود تعابیر مناسب با شخصیت هر کسی باشد و قدم بالاتر گذاشته نشود و در حریم عصمت، کسی وارد نشود و عصمت و ولایت و امامت محفوظ باشد، اگر آن زمان به این مطالب ما توجه می‌شد، آن وقت کار به اینجا نمی‌رسید!

مقدم بودن پیشگیری بر درمان در هر دو جنبه فردی و اجتماعی

بزرگان در روش تربیتی خودشان همیشه این مسئله را تذکر می‌دادند که با قدم اولی که برای گناه برداشته می‌شود نفس آمادگی برای قدم بعد را پیدا می‌کند، آیا بارها این مسئله را از بنده شنیدید که انسان باید همیشه در مقام پیشگیری باشد نه در مقام درمان؟! وقتی که بیماری خودش را واکنش کند و درمان کند، دیگر داعی ندارد که بعد برود قرص بخورد، آمپول بزند، جراحی کند و پدرش دربیاید! خب از اول جلو را می‌گیرد، از اول نمی‌گذارد به آنجا برسد. بسیاری از مسائلی که توسط دوستان با بنده مطرح می‌شود، تمام اینها به خاطر عدم توجه به پیشگیری است. اگر پیشگیری انجام بشود دیگر ابتلاء نمی‌ماند تا اینکه آقا چه کنیم؟ آقا چه کنیم؟! آقا چه کنیم؟! خب می‌توانستید جلوی این قضیه را بگیرید، می‌توانستید کاری انجام بدهید که نوبت به اینجا نرسد. آن هزینه‌ای که باید برای درمان پس از ابتلاء پرداخت، يك صدمش درباره پیشگیری نیست. این روش، روشی است که بزرگان همیشه نسبت به نظام اجتماعی و نظام سلوکی هر فرد [توصیه می‌فرمودند].

عرض کردم که این مسئله‌ای را که امروز مطرح می‌کنم در هر دو جنبه کاربرد دارد و در هر

دو جنبه باید به این مسئله توجه بشود. در وهله اول نسبت به نظام اجتماعی که وظیفه مسئولین، همیشه پیشگیری است نه درمان بعد از ابتلاء، آن خیلی هزینه برمی دارد، خیلی ابتلاء می آورد و خیلی جامعه را دچار نابسامانی و ناهنجاری می کند. باید پیشگیری کرد و به واسطه پیشگیری هزینه بسیار کمی پرداخت می شود و مصرف می شود. و مسئله دوم برمی گردد به نحوه تربیتی خود ما، نحوه سلوك ما، نحوه تهذیب ما و نحوه عملکرد ما و رسیدن به آن مطالب. اکثر مطالبی را که بزرگان نقل می کنند بر این اساس دور می زند، از اول باید جلوی گناه گرفته بشود، از اول نباید زمینه گناه پیدا بشود، از اول باید ارتباطات مشخص بشود.

عمل به دستورات اسلام تنها راه نجات بشریت از فضای امروز

در این وصیت نامه ای که بنده ترجمه کردم و خیال می کنم به زودی شاید دیگر مقدمات آن تمام بشود و آماده بشود،^۱ در آنجا رفا و دوستان ملاحظه خواهند کرد که چطور در اسلام روی پیشگیری تأکید شده است و تمام مسائل و مصائب و مفاصی را که ما امروز در روابط اجتماعی مشاهده می کنیم و می بینیم، به واسطه عدم توجه به این مسئله است که الآن به آنچه در اسلام گفته شده است، عمل نمی شود و برخلاف آن دارد عمل می شود، به نحوی که اگر امروز ما بباییم و بخواهیم آن حیثیت فرهنگی و جنبه تفکر جامعه را برگردانیم، اصلاً دچار مسخره و طعنه می شویم که آقا این حرف ها چیست؟! این مسائل چیست؟! خب اگر قرار بر این است پس برویم جلو دیگر! پس همین طور برویم دیگر! وقتی که این مطالب معنا ندارد و مربوط به زمان های گذشته است، پس به همین کیفیت ادامه بدهیم و بخواهیم دید که به کجا خواهیم رسید؟! بنده در آنجا مطالبی را عرض کردم که ان شاء الله دوستان بعد از اینکه چاپ شد آنها را مشاهده خواهند کرد که برای نجات بشریت از فضای امروز، هیچ چاره ای نیست. در جایی که يك قاضی زن آمریکایی که مسیحی است برای نجات بشریت از فضای امروز کتابی می نویسد^۲ و در آنجا تصریح می کند که تنها راه نجات جوامع امروزی عمل به دستورات اسلام است.

ببینید! يك زن مسیحی و قاضی خانواده در نیویورک آمریکا، کتاب می نویسد - و کتابش هم ترجمه شده است و احتمالاً چاپ هم می شود، البته بنده خیلی وقت پیش این کتاب را مطالعه کردم و آن موقع هنوز ترجمه نشده بود - و در آنجا تصریح می کند که فقط و فقط راه درمان و گریز از مفاصد اجتماعی امروز، عمل به دستورات اسلام است که همان پیشگیری است.

عدم فرق بین ما و فرعون در ظهور و بروز مسائل نفسانی در صورت عدم تربیت صحیح

منتها ما عمل نمی کنیم، خب وقتی عمل نمی کنیم [این مسائل و مصائب و مفاصد] پیش می آید. سلول های ما با سلول های هزار و چهارصد سال پیش فرقی نکردند، گلبول های ما با آنچه قبلاً بوده تفاوت نکرده است. سلول های مغزی، نحوه متابولیسم، مزاج ما، فیزیولوژی ما، تمام چیزهای ما همان است [که قبلاً هم بوده است]، نفس ما همان نفس است. خواست های ما همان خواست است. انانیت و تفرعن و بلندمنشی و خودمحوری ما همان است، بلکه الحمدلله بالاتر هم رفته است! خیلی بالاتر رفته است! فقط ما در قرآن می شنویم که از لسان فرعون خداوند می فرماید: (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى)^۳ «من پروردگارم!»

الآن ما شاء الله خیلی (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) وجود دارد! آن موقع یکی بود ولی الآن در هر کوی و برزنی و به تعداد هر فردی از افراد یک (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) وجود دارد! حالا چرا بخواهیم مسئله را خیلی متشخص کنیم و مصداق برای آن تعیین کنیم؟! خود هر کدام از ما يك (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) هستیم! باید این مسئله

۱. حیات جاوید، شرحی اجمالی بروصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضری.

۲. مصدر یافت نشد

۳. سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۴.

شکسته بشود و از بین برود تا به مقام عبودیت برسیم. اگر جلوی [مسائل و منویات نفسانی] را باز کنیم من هم همان فرعون می‌شوم، تفاوتی نمی‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند! این‌طور خیال نکنید که آن فرعون يك آدم [خاص و استثنایی] بود، نه آقاجان!

بنده خودم خود آن فرعونی که می‌گفت: **﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾**، آن فرعون را در یکی از موزه‌ها دیدم!! او هم يك آدم معمولی بود، قدش مشخص بود، به اندازه [یک آدم معمولی بود]، او را مومیایی کرده بودند، وضعیت او، خصوصیت او، همه آنها مثل آدم‌های معمولی بود. مسئله این بود که به نفسش عمل کرد، به خواست‌های خودش عمل کرد، به آن منویاتش عمل کرد و آنچه را مربوط به ربّ او بود به خود گرفت و آنچه را مربوط به عبودیت او بود به ربّ و واگذار کرد و رسید به جایی که **﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾** هم می‌گفت و افراد را به عبودیت و سجده بر خود دعوت می‌کرد! مگر ما الآن این‌گونه نیستیم؟ مگر ما الآن افراد را دعوت به عبودیت و سجده به خود نمی‌کنیم؟! مگر سجده به این است که شخص حتماً باید فرض کند که روی زمین بیفتد؟ هان؟! هزار جور سجده داریم! هزار جور عبودیت داریم، هزار جور خضوع داریم، همین که شخصی نمی‌تواند کلام حق را بگوید، یعنی سجده کرده است! همین که يك نفر نمی‌تواند يك مطلب واقع را به زبان بیاورد یعنی بیا سجده کن! قضیه چیست؟! مگر غیر از این است؟!

مگر فرعون به افراد نمی‌گفت که ساکت شوید و حرف نزنید و هرچه من می‌گویم گوش بدهید؟! خیلی خوب مشکل نداریم، تفاوتی نمی‌کند، چهره یکی است. او هم اگر آن موقع نفس خودش را در مقام تربیت قرار می‌داد، او هم مثل یکی از افراد عادی بود، حتی شاید به مقام ولایت و اولیای الهی هم می‌رسید! ولی [عمل] نکرد، گوش نداد و این استعداد برای شکل گرفتن را تبدیل کرد به فعلیت ابتعاد از خدا، به فعلیت انانیت، به فعلیت مقابله، به فعلیت ربوبیت ساختگی و ربوبیت قلبی و ربوبیت شیطانی و اهریمنی! خودش این کار را کرد، نه جبرئیل آمد در سرش بزند و نه شیطان آمد بر او مسلط شود. شیطان که کاری نمی‌تواند انجام بدهد. اگر شیطان می‌تواند کاری انجام بدهد خب ما هم الآن نباید اینجا باشیم، باید بلند شویم برویم جاهای دیگر. شیطان فقط وسوسه می‌کند. از آن روزنه‌هایی که در نفس هر شخصی برای انحراف وجود دارد، شیطان از همان روزنه‌ها وارد می‌شود.

ورود شیطان در نفوس افراد از همان نقطه خودشان

هر شخصی روزنه‌های خاص به خودش را دارد و ممکن است دو نفر با هم اشتراك نداشته باشند. خواست‌های افراد، سلائق افراد، تفکرات افراد، سعه وجودی افراد، آن افکار افراد، همه آنها مختلف است، دو نفر يك جور نیستند. و شیطان درسی خوانده و در مکتبی تعلیم گرفته است که با تمام افراد از همان نقطه خودشان وارد می‌شود! با من با تفکرات من وارد می‌شود. با شما با تفکرات شما وارد می‌شود. و ما نباید الآن تصوّر کنیم که اگر آمدیم و برخلاف دیگران کار نيك انجام دادیم و روش صحیح در پیش گرفتیم دیگر از گزند شیطان دور ماندیم، ابد! او از همین کار نيك ما جلو می‌آید، از همین طرز تفکر ما جلو می‌آید! به اسم خدا و پیغمبر جلو می‌آید، به اسم دین جلو می‌آید، به اسم احیاء دین و احیاء اسلام و تبلیغ شعائر دین جلو می‌آید! اینجا است که می‌گویند که انسان باید دستش در دست يك خبیر باشد. اگر نباشد شیطان از همان راه می‌آید و انسان را به زمین می‌زند!

ورود شیطان از راه مکاشفات دروغین برای انحراف مکتب مرحوم علامه طهرانی پس از فوت ایشان

بعد از زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - همین خطر پیش آمد، همین که الآن دارم به شما عرض می‌کنم، از راه دروغ جلو آمد - که بنده بخشی از آن را در جلد دوم / سرار،^۱ به‌نحوکلی

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۹۸ - ۵۰۷.

عرض کردم، یکی دو مصداق هم ذکر کردم - از راه دروغ جلو آمد، خب بنده پسر مرحوم آقا هستم، از حالات ایشان خبر داشتیم، از کیفیت سلوک ایشان خبر داشتیم، می‌دیدم که حرف ایشان نیست! من چهل سال با يك همچنين مردی زندگی کردم، در مرض و صحت با او بودم، در سفر و در حضر با او بودم، می‌دیدم این حرف [از ایشان] برنمی‌آید، و اصلاً از يك همچنين شخصیتی این حرف امکان ندارد! تحقیق می‌کردم و بعد معلوم می‌شد که دروغ است! شخص از خودش درآورده است! چاپ کرده است! چاپخانه که هوشمند نیست که بیاید دروغ را تشخیص بدهد! هرچه به او بدهی از آن طرف در کاغذ بیرون می‌دهد. کار چاپخانه فقط همین است که آن را که می‌نویسی روی کاغذ بیرون می‌دهد، خودش که نمی‌تواند تشخیص بدهد که آیا این مطلب و این قضیه با واقع منطبق است یا نه؟ آن قدرت تشخیص ندارد.

دروغ به پدر ما نسبت دادند! دروغ آقا! دروغ! بر ایشان تهمت زدند! خب بعضی از اینها مشخص است. مکاشفه به دروغ معنا کردند، دیدید که در آنجا بنده يك مورد آن را گفتم.^۱

مدتی از فوت مرحوم آقا گذشته بود، شخصی آمد به من گفت که:

مرحوم آقا در حرم امام رضا علیه‌السلام بودند (بین‌الطوین هم بود و نشان می‌داد که حالا از حرم هم شاید برگشته بود) و فرمودند که به فلانی بگو که فلان منزل را (يك منزلی بود که کنار منزل مرحوم آقا بود) اتیاع کند، بخرد و شما را در آنجا اسکان بدهد و در محضر هم به اسم شما بکند و شما را هم مسئول چاپ و طبع آثار من کند!

گفتم: عجب آقای خوبی! قبل از اینکه به فکر ما باشد، به فکر شاگردان و افراد دیگر افتاده است! ایشان هم خیلی قشنگ با يك مکاشفه خیلی دقیق و خیلی خوب که هیچ شك و شبهه‌ای هم در احتمال خلاف آن نمی‌رود [این مطلب را به ما گفت!]

ما هرچه با خودمان با این عقل ناقصمان فکر کردیم، چرتکه انداختیم - آن زمان تازه کامپیوتر آمده بود - که آخر چطور اینها با هم جور درمی‌آید! این شخص در شغل خودش هم من پناه تا ایراد به او دارم! حالا این شخص چه ربطی دارد به طبع کتاب‌ها و مطالب آقا؟! کتاب‌های آقا کتاب‌های علمی و تخصصی است که الآن بعضی از کتاب‌های ایشان، بیست سال درس فلسفه و عرفان نظری می‌خواهد، تازه اگر کسی بفهمد! آخر کسی که نمی‌داند پنج‌تا انگشت دارد یا شش‌تا، چگونه بیاید این کار را بکند؟! ما دیدیم که نمی‌شود این مطلب و مکاشفه صحیح باشد گفتم: خیلی خب حالا ما برویم تحقیقی راجع به منزل و قیمت منزل و... بکنیم تا ببینیم چه می‌شود؟ گرچه اصلاً جور در نمی‌آید ولی حالا پی آن را بگیریم ببینیم به کجا می‌رسد؟ بالاخره برای تفنّن هم که شده بد نیست که حالا تفنّنی هم داشته باشیم! ما که همه چیز دیدیم این هم روی آنها. علی‌کلّ حال یکی را فرستادیم ببینیم قضیه از چه قرار است؟! بعد معلوم شد که این آقا فرض کنید که قیمت این ساختمان بیست میلیون تومانی را می‌گوید چهل و پنج، پنجاه میلیون تومان! دیدیم این یک قیمت بی‌ربطی است و... مدتی گذشت، دوباره ما ایشان را دیدیم، به ایشان گفتم: فلانی شما راجع به قیمت این ساختمان تحقیق کردید؟ سؤال کردید؟

گفت: بله من آقای فلانی را فرستادم - اسم يك نفر را برد - و این صاحب منزل يك قیمتی داد! البته آنجا يك شوخی هم کرد که حالا ما دیگر از مسئله رد بشویم، گفتم که بنابراین با این قیمت‌ها معقول نیست و اصلاً عقلایی نیست! گفت: «بله دیگر نمی‌شود.» گفتم: پس من يك خواهش از شما می‌کنم! این دفعه اگر مرحوم آقا را در مکاشفه دیدید بگویید اول يك سری به بنگاه بزنند که قیمت خانه‌ها دستشان بیاید و بعد آن وقت به شما امر بفرمایند که به فلانی بگو که برای شما چیزی بخرد! دیگر متوجه شد که مچ او باز شده است!!

شما ببینید می‌آیند مکاشفه دروغ برای بنده نقل می‌کنند! التفات کردید؟! خب حالا من مچ یکی از

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۰۵.

آنها را باز کردم. آن هزاران هزاری که به بقیه می‌گفتند چه می‌شود؟ همه که مثل من نیستند که از خصوصیات و مسائل مطلع باشند و خلاصه مچ شخص گوینده را باز کنند، مثلاً کسی تازه [وارد این مکتب شده،] تازه دو روز است که آقا را دیده یا اصلاً ندیده، آن قدر هم اطلاعات و آگاهی ندارد، خب وقتی که نگاه کند ببیند يك هم‌چنین آدمی، خوش صحبت، خوش بیان، جاذب - اتفاقاً خیلی هم قشنگ صحبت کرد و خیلی جاذب بود، گیرا بود - [دارد این مکاشفه را نقل می‌کند،] نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه این است که دل و دین در گرو این دروغ می‌بازد و دنیا و آخرتش را به پای این دروغ‌ها و تهمت‌ها و خرافات و مسائل غیر واقعی و وسوس شیطانی قرار می‌دهد! مگر نشد؟! شد دیگر.

ورود شیطان از راه مشاهدات واقعی در جریان فتنه بعد از فوت مرحوم علامه طهرانی

خب این به جای خود، از آن طرف شیطان وقتی که دید به این مقدار نتوانست کاری بکند و جلوی دروغ گرفته شد، جلوی تهمت گرفته شد، جلوی اینها گرفته شد، آمد و راه بسیار خطرناک و بسیار موزیانه و بسیار مهیبی را طی کرد! یعنی دیگر آخرین ضربه خودش را وارد کرد، از راه مشاهدات واقعی [وارد شد.] حالا اینکه دروغ بود، اینکه از اول پیدا بود و ما هم از همان جا جلویش را گرفتیم و مسئله را بستیم و تمامش کردیم. ولی شیطان در اینجا دیگر از راه واقع [وارد شد!] افراد مسائلی را مشاهده می‌کردند و وقتی که انسان نگاه می‌کرد می‌دید مطالب درست است، اما يك جای قضیه گیر دارد - اینهایی که امروز خدمت شما عرض می‌کنم مطالب بسیار دقیقی است! یعنی همان نگرانی‌هایی که ما تا به حال نسبت به مطالب داشتیم، چه مسائل کلی و چه مسائل جزئی، امروز داریم مشاهده می‌کنیم، اینها را باید در نظر گرفت - شیطان از راه واقع وارد شد، مثلاً رفت به خواب يك نفر که فرض کن فلان شخص فردا ساعت چند در منزل می‌آید، و اتفاقاً آن شخص هم می‌آمد! خب اینکه دیگر نمی‌شود خواب شیطانی باشد. واقعیت انجام شده است، واقعیت پیدا شده است.

شیطان به مکاشفه افراد می‌آمد، یکی از دوستان بود نقل می‌کرد می‌گفت که من به سفر عتبات رفته بودم، آنجا در سفر عتبات در حرم ائمه علیهم‌السلام - دیگر بالاتراز این؟! سفر عتبات، سفر معنویت، حرم امام علیه‌السلام - در حرم موسی بن جعفر علیهما‌السلام يك تقاضایی کرده بود، يك نفر از بستگان بسیار نزدیکش در طهران تقاضای او را می‌فهمد. شب وقتی به او تلفن می‌زند به او می‌گوید که آیا امروز در حرم موسی بن جعفر گوشه ضریح که ایستاده بودی این تقاضا را نکردی؟! شخص با خودش می‌گوید: چه شد؟ من که اینجا (حرم موسی بن جعفر) بودم، این آنجا (در طهران) بوده است، من کجا و این کجا؟! و واقع و راست و درست هم گفته است!

حضور شیطان در همه جا حتی در کعبه و در اعقاب مقدسه

ولی این چه کسی بود؟ شیطان بود! برای چه؟! چون دارد دانه می‌پاشد، دارد دام می‌گذارد، دارد زمینه‌سازی می‌کند برای مطالبی که باید القاء کند. این قضیه جلو می‌آید. همان موقع وقتی که این مطالب به من می‌رسید می‌گفتم که این مسائل، شیطانی است! می‌گفتند: چگونه شیطانی است؟! در حرم امام است! می‌گفتم: مگر در حرم امام، شیطان نیست؟ می‌گفتند: نه، چگونه ممکن است باشد؟! گفتم: پس این دزدهایی را که در حرم امام می‌گیرند، جبرائیل به آنها وحی کرده است؟! مگر در خود حرم امام، جیب‌بُر‌ها را نمی‌گیرند؟ جیب‌بُر نیست؟! يك وقت در همین حرم موسی بن جعفر جیب خود من را داشتند می‌زدند!! خب مگر شیطان نیست؟ مگر در حرم خود امام، چشم خائن نیست؟ چشم ناپاک نیست؟ هست دیگر. پس آنجا هم شیطان هست، فرق نمی‌کند، حالا چون حرم، حرم امام است همه چیز تمام است؟! نه‌خیر این‌طور نیست. در کعبه هم شیطان هست، در خود کعبه‌ای که ما نماز می‌خوانیم شیطان هست!

نمی‌دانم این قضیه را برای شما نقل کردم یا نه؟ يك نفر برای خود من نقل کرد که:

وقتی که باب کعبه را باز کرده بودند (نمی‌دانم روز هفتم یا هشتم که باز می‌کنند و بعد می‌روند تمیز می‌کنند، می‌شویند و با عطر و گلاب و... کعبه را عطر آگین می‌کنند و خب يك عده از افراد

هم [به داخل کعبه] می‌روند) شنیدم که: فلان شخص و فلان شخص که در آنجا بودند (حالا اسم نمی‌برم) یکی از آنها داشت به آن یکی می‌گفت: «یادت باشد وقتی برگشتیم طهران بیا در دفتر من تا راجع به آن معامله‌ای که با هم صحبت کردیم، [قرارداد ببندیم].»

در کعبه، جایی که قبله‌گاه مسلمین است، بهترین جایگاه در روی زمین و زیر عرش خدا است و محلّ ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است شخص می‌گوید: یادت نرود بعداً بیا دربارهٔ معاملهٔ فلان با هم صحبت کنیم!!! به‌به به‌به! آن وقت ما مبلغ دین هستیم و اسممان را هم گذاشتیم مبلغ دین و دیانت! خیلی عالی! همه جا شیطان هست! لذا ما نباید در هیچ نقطه، از مکر شیطان ایمن باشیم.

من در همان موقع گفتم که این شیطان است. و به واسطهٔ همین مطالب، خدا می‌داند که چه عده از افراد توسط همین شخص و همین مطالب راست گمراه شدند! کار به جایی رسید که من آمدم که صریحاً با او مقابله کنم، همان شب از آن طرف ندا آمد، از طرف مرحوم پدر ما! البته مرحوم پدر قلابی ما! که دیگر باید با فلانی ارتباطت را کم کنی! گفتم: مگر من چه گفتم؟ مگر من حرفی زدم؟ گفت: نه شما این مطالب را قبول ندارید، درحالی‌که همهٔ این مطالب راست است! گفتم: خیلی خب حالا ما هم آستینمان را بالا می‌زنیم و می‌آییم و به حول و قوهٔ خدا این دفعه می‌خواهیم مچ جناب شیطان را بگیریم! وقتی که کار به اینجا می‌رسد که دیگر بحث از مطالب واقعی روی شعار و روی تهمت می‌رود، گفتم: بسیار خوب، آیا من جلوی مطالب واقعی را می‌گیرم؟! این دفعه اگر شما مرحوم آقا را زیارت کردید - چون مطالب از آنجا (از طرف مرحوم آقا) می‌آمد دیگر - به ایشان بگویید که آنچه بین من و شما، در فلان قضیه اتفاق افتاد چگونه با این مطالبی که امروز از طرف شما مطرح می‌شود وفق داده می‌شود؟! يك قضیه خاصی بود البته اسم نبردم چون اگر مرحوم آقا است باید بفهمد دیگر، چون بالأخره يك واقعه‌ای بین ما و ایشان بوده است، دلیل دیگری که از آن قضیه اسم نبردم این بود که بهانه به‌دست آن واسطه نیاید، و بیش از این هم توضیح ندادم که بشود برای آن تأویل و توجیه درست کرد، چون بحمدالله همه جا از این تأویلات و توجیهات پیدا می‌شود. وقتی که این مطلب را گفتم دیگر راه بسته شد، وقتی که راه بسته شد این پیام از آنجا آمد که دیگر از این دفعه به بعد صحبت کردن با فلانی بر شما حرام است! عجب! خب من که سؤالی نکردم، من که فحشی ندادم، من که سبی نکردم، من که حرف خلافی نزد، چه شد؟ راه بسته شد، یعنی جلوی نفوذ شیطان را نسبت به این فرد گرفتم، تا گرفتم آمد این مسئله را مطرح کرد. گفتم بگویید ببینم که کجای حرف من ایراد داشت؟! کجایش اشکال بود؟! من سؤالی از شما کردم، شما هم جوابش را برای من بیاور. چرا فحش می‌دهی؟! چرا می‌گویید که صحبت کردن با فلانی حرام است؟!!

ببینید! يك روش است و همیشه هم هست، از زمان خلقت آدم ابوالبشر تا روز قیامت هم هست، وقتی که در قبال حق حرف نیست، تهمت، دورباش، تهدید و بعد هم انجام مطلب [پیش می‌آید!] مسئله این است.

اینجا بود که دیگر مسئله برای خود آن شخص هم روشن شد و وقتی که برای خود او هم روشن شد که این راه باطل است، خود شیطان آمد و به او گفت که من دیگر با شما هم ارتباطم را قطع کردم! یعنی چه؟ یعنی مرحوم آقا گفته که من ارتباطم را با شما هم قطع کردم!

ببینید مسئله تا کجا جلو می‌آید؟! یعنی شما نمی‌توانید و ما هم نمی‌توانیم در هیچ برهه‌ای از برهه‌ها خودمان را منزّه و مبرّی و مبتعد از مسائل و حيله‌های شیطان قرار بدهیم. روی این جهت، بزرگان همیشه پیش [گیری] می‌کردند.

ارزش دین اسلام بر توحید است و در توحید همهٔ بندگان یکسان هستند حتی پیغمبر

این مسئله را هم خدمت شما عرض کنم که این مسئله هم اختصاص به ما ندارد، حتی برای پیامبران علیهم‌السلام، حتی برای ائمه علیهم‌السلام، حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم این مسئله هست. ارزش دین اسلام و مکتب اسلام بر توحید است و در توحید امتیاز نیست، همهٔ بندگان

نسبت به موازین و میانی و قواعدی که خداوند آن را برای ما آورده است یکسان هستند، حتی پیغمبر. تازه پیغمبر باید در این مسئله بیشتر رعایت کند و بیشتر باید متوجه این مسئله و این قضیه باشد. مگر در آیه قرآن نداریم: **(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)^۱**.

آه آه! یعنی بالاترین ضربه و شدتی را که خداوند می‌تواند به يك نفر اعمال کند، نسبت به پیغمبر آورده است!

ای مردم شما خیال می‌کنید که این پیغمبر از خودش حرف می‌زند؟ اگر يك کلمه بخواهد از خودش حرف بزند، يك کلمه بخواهد بیخود دلسوزی کند، يك کلمه بخواهد بر مصالح خودش بگوید، ما چنان او را با ید قدرت می‌گیریم و رگ حیاتی و نخاع او را بیرون می‌کشیم! آن‌هم چه کسی؟! پیغمبر! رسول خدا، خاتم انبیاء و فخر عالم وجود! این مسئله می‌شود مسئله توحید. هیچ تفاوتی نمی‌کند.

در يك جا رسول خدا آمد و به توقّع و تصوّر اینکه وحی مرتّب و مستمر برای او می‌آید - وقتی که آن شخص راجع به يك قضیه از حضرت سؤال می‌کند، خب حضرت نمی‌داند، چون هنوز وحی نیامده - حضرت می‌فرمایند که فردا بیا من جوابت را می‌دهم. پیغمبر يك ان‌شاءالله نگفت، چهل روز وحی از پیغمبر قطع شد! چرا ان‌شاءالله نگفتی؟ باید می‌گفتی فردا بیا ان‌شاءالله، اگر خدا بخواهد.

همه افراد در مقام تربیت هستند حتی رسول خدا و پیامبران

اگر خدا بخواهد یعنی چه؟ یعنی پای من در کار نیست، مسئله حتی به همین مقدار هم دست من نیست، البته همه اینها در مقام تربیت است، یعنی خود رسول خدا در آنجا در مقام تربیت باید تربیت بشود. منتها تربیت او کجا و تربیت ما کجا؟! تربیت ما این است که دروغ نگوئیم و به مردم تهمت نزنیم و تقلّب نکنیم، این تربیت ما است. تربیت رسول خدا این است که حتی در جریان مشیت خدا، حتی روال عادی و روال روزمره را هم در نظر نیاورد، اینجا دیگر خیلی اسرار است. فقط و فقط به يك نقطه توجه کند و آن عبارت از اراده خدا است. از کجا؟! حالا چون هر روز جبرائیل می‌آمد بنابر این وعده دادی؟ نه! نمی‌بایست وعده بدهی. ان‌شاءالله را نگفتی، پس حالا که نگفتی بگذار هر روز بیاید پیش تو! شخص فردا آمد پیش رسول خدا، حضرت فرمودند: والله جبرائیل نیامده چه کار کنم؟ شخص پس فردا آمد، دوباره حضرت فرمودند: جبرائیل نیامده! من هم مانده‌ام که چرا دو روز این قضیه به تأخیر افتاده است؟ روز سوم هم همین‌طور، خب اینجا قضیه چه می‌شود؟ اینجا وقتی که رسول خدا بگوید نشد، آن شخص می‌گوید: عجب! آیا شما هم رسول خدایی؟! به پیغمبر می‌گوید نه اینکه نگوید، و خدا هم می‌خواهد که این شخص این حرف را به پیغمبر بگوید! توجه کردید؟! خدا می‌خواهد که این شخص به پیغمبر بگوید که شما که ادّعی رسالت می‌کردی پس کو؟! يك روز، دو روز، پنج روز، يك هفته، ده روز، پانزده روز، بیست روز، عجب! پس چه شد؟ پیغمبر باید سرش را پایین بیندازد و بگوید ما اشتباه کردیم ان‌شاءالله نگفتیم. مرتب سرش را پایین بیندازد تا متوجه بشود، برگردد، چنج بشود! این نفس عوض بشود، برگردد، تا دیگر بخواهد نخواهد ان‌شاءالله می‌گوید، چون نفس عوض شده است. این شخص دیگر عوض شده است.

ما مگر اتوماتیک نفس نمی‌کشیم؟ بخواهیم نخواهیم. من الان دارم با شما صحبت می‌کنم و شما هم دارید به مطالب من توجه می‌کنید، آیا شما یا من تابه‌حال هیچ به فکر نفس کشیدنمان افتادیم؟ نه! چرا؟

۱. سوره حاقه (۶۹) آیات ۴۴ - ۴۶.

۲. سوره کهف (۱۸) آیات ۲۳ و ۲۴: **(وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِيَّيْ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)**؛ مهر تابان، ص ۳۸۸.

«و البته ای پیغمبر! نگو که من حتماً کاری را فردا انجام می‌دهم مگر آنکه خداوند بخواهد.»

چون عادت شده است. این نفس کشیدن [عادی است]، حالا غیر از آن مسائل غیر اختیاری مانند ضربان قلب و...، که آنها غیر اختیاری است، ولی نفس کشیدن که عادی است، البته همین نفس کشیدن هم در شب غیر عادی است که به واسطه عصب سَوم است که در اینجا هست آن تحریک، تحریکات غیر عادی است، چون انسان در خواب اراده ندارد ولی الآن که اراده داریم، در بیداری با اراده است، ولی این اراده ما آمده با ما یکی شده است و دیگر لازم نیست که برای هر نفس کشیدن فکر کنیم، اراده کنیم و بعد يك نفس بکشیم. بخواهیم، نخواهیم این اراده دارد همین طوری انجام می‌شود.

خدا می‌خواهد که رسول خدا این طوری بشود، یعنی وجودش بشود ان شاء الله. بخواهد نخواهد می‌گوید ان شاء الله، و این چهل روز، کار دارد. همان چهل روزی که برای حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام اتفاق افتاد، ببینید چطور اینها با همدیگر پیوند پیدا می‌کنند؟ او هم باید چهل روز برود در شکم ماهی و ذکر یونسیه بگوید، رسول خدا هم باید چهل روز ذکر یونسیه بگوید. او هم باید این را بگوید تا اینکه آن عنایت خدا او را عوض کند و برگرداند. پس رسول خدا با ما چه فرقی می‌کند؟ ما با رسول خدا چه فرقی می‌کنیم؟ هر دوی ما در مسیر کمال، قابل استعداد هستیم. او رفت، او از [این قضیه] بدش نیامد که در نتیجه با خدا قهر کند و دین و همه چیز را کنار بگذارد؟! نه، بلکه متنبه شد، متوجه شد و اشتباهش را دید و استغفار کرد، در سجده ذکر یونسیه گفت، حالت خودش را تغییر داد، بعد از چهل روز وقتی که عوض شد جبرائیل آمد. چهل روز باید این مسیر طی شود. خب این قضیه مربوط به ما هم هست. این اذکاری که می‌دهند، این اربعینیات، این مراقبات، اینها برای چیست؟ برای همین است، حالا برای رسول خدا به آن نحو بود، برای ما هم به انحاء دیگر خواهد بود.

مسئولیت داشتن افراد نسبت به گفتار و کردارشان به مقتضای شخصیتشان

آن وقت صحبت در اینجا این است - این مسئله خیلی مهم است - که انسان نباید کاری بکند و کاری انجام بدهد که به واسطه عمل او، افراد سودجو و افرادی که زمینه انحراف دارند بتوانند سوءاستفاده کنند، و این مسئله خیلی مهمی است، هم نسبت به فضای شخصی و هم نسبت به فضای اجتماعی، چون بالأخره اگر شخصی حرفی بزند، به مقتضای شخصیت خودش و آن انظاری که پشت مسئله است، کلام او دارای عواقب و تبعاتی خواهد بود و به هر مقدار که این موقعیت در انسان خطرتر باشد، مسئولیت کلام و رفتار او هم در قبال فرد و جامعه بیشتر خواهد بود. هر مقدار که این مسئله شدیدتر باشد، مسئولیت، مسئولیت شدیدتری است. اولیاء الهی هیچ وقت بهانه به دست افراد نمی‌دادند و طوری صحبت نمی‌کردند که دیگران سوءاستفاده کنند.

عرفا خودشان را در معرض افراد نادان و جهال قرار نمی‌دهند

يك وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به من فرمودند که:

فلان شخص در نجف کارهایی انجام می‌داد، افراد به او مراجعه می‌کردند، مرد بزرگی بود، اسمش سید مرتضی طالقانی بود. مرحوم آقا سید مرتضی طالقانی - رحمه الله علیه - با مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی علیه - خیلی ارتباط داشت منتها در مسیر عرفان نبود. حالات خوشی داشت، از صلحا بود، از عباد بود، کارهایی می‌کرد. امور غیر عادی و خارق العاده‌ای انجام می‌داد و معروف بود. هر روز صبح در خانه او يك صف صد متری و دویست متری بود، آن یکی دلش درد می‌کرد، آن یکی قرض داشت، آن یکی دعوايش شده بود، خلاصه از این مسائل هست دیگر، دنیا که خالی از این مطالب نیست. و ایشان گاهی از اوقات از شدت نزاحم و تهاجم مردم اصلاً بیرون می‌رفت! ولی مرحوم قاضی این طور نبود، شخص می‌رفت پیش مرحوم قاضی و می‌گفت: دلم درد می‌کند! مرحوم قاضی می‌فرمودند: خب برو دوايت را بخور، حالا اگر هم يك کاری می‌کرد دیگر جلویش نمی‌گفت که برو من تصرف کردم، فلان کردم، خوب خواهی شد! شخص می‌رفت گیاه دارویی می‌خورد و حالا ایشان در این وسط کار ... اینها رند هستند، چیزی نمی‌گویند، خودشان را لو نمی‌دهند، عرفا و اولیای خدا این طور نیستند که بیایند و خودشان را در معرض افراد نادان و جهال و نپخته قرار بدهند.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

مرحوم قاضی این‌طور نبود. اگر هم يك وقت کاری می‌کرد، مطلبی انجام می‌داد، طوری انجام نمی‌داد که آن شخص متوجه بشود. آن شخص خیال می‌کرد که براساس همین مسائل ظاهری است، در صورتی که حالا تصرف او بوده است، ولی نمی‌آمد به او بگوید.

سوءاستفاده افراد سودجو به‌خاطر نحوه عملکرد بعضی از افراد سرشناس

درحالی‌که ما این مطالب را از بعضی‌ها می‌شنیدیم و اکثر این مسائل هم خلاف بود. آن کسانی که سابق، راجع به مسائل ظهور صحبت می‌کردند و به مردم می‌گفتند و اکثر آنها هم خلاف درآمد، خود بنده از بعضی از آنها مطالبی را شنیدم، یکی و دو تا هم نبودند، و وعده‌های آنها گرچه مشخص بود و لکن تابه‌حال محقق نشده است. پس این وعده‌ها چه شد؟! خود بنده شنیدم! آخر يك وقت فرض کنید که ما می‌گوییم که ان‌شاءالله ظهور نزدیک است، ولی دیگر تعیین که نمی‌کنیم، ما چه می‌دانیم که ظهور در چه وقتی است؟! این مربوط به مشیت الهی است و فقط امام علیه‌السلام می‌داند و آن عارفی که متصل شده باشد و کسی دیگر هم نمی‌داند. والا هر کسی که حالت خوش کند، این دلیل نمی‌شود بر اینکه از همه مسائل خبر داشته باشد.

آن وقت این افراد می‌آمدند با مطرح کردن این‌گونه مسائل که یکی درست درمی‌آمد و یکی هم خلاف درمی‌آمد، می‌گفتند که دیدید درست درآمد؟! این افراد با اخبار از آنچه در ضمیر است یا فرض کنید فلان قضیه که می‌خواهد اتفاق بیفتد و امثال اینها، به‌نحوی عمل می‌کردند که زمینه سوءاستفاده دیگران برای این مسئله فراهم می‌شد! و این غلط است. چرا کسی نمی‌تواند بگوید از من حرف بزنند؟! چرا؟ چون من اصلاً در این زمینه نیستم، اگر بر فرض هم بدانم نمی‌گویم. آن وقت چطور فرض کنید که انسان بدون اینکه به عواقب کار و گفتار خودش متوجه باشد این را بگوید، آن را بگوید، و بعد هم افراد سودجو و منحرف و حقه‌باز و دغل‌باز به‌خاطر اینکه به مقاصد خودشان برسند، بیایند تهمت بزنند و بگویند که این آقا این را گفت، آن آقا آن را گفت! آن شخص در این مسئله مسئول است که از اول نباید به‌نحوی در میان جامعه و افراد باشد که افراد منحرف و خیال‌پرداز از موقعیت او سوءاستفاده کنند و سایر افراد هم دچار انحراف بشوند. حالا فرض کنید که این شخص از دنیا هم رفته که بیاید بگوید من نگفتم

برگشتن نفس به‌خاطر عدم رعایت مبانی

اینجا است که ما نسبت به این قضیه خیلی مسئولیت داریم و خیلی باید حواسمان جمع باشد و مواظب باشیم که کاری را که برای يك فرد انجام می‌دهیم، ممکن است این عمل، احترام، تعظیم، تکریم و حرف‌های بیخودی که می‌زنیم، افراد را دچار موانعی بکند و کم‌کم نفس آنها که ابتدائاً شاید از يك قضیه بدش می‌آمد [و می‌گفت:] نه، این حرف نسبت به من درست نبود، ولی وقتی که جلوگیری نکنند، کم‌کم کم‌کم خوشش می‌آید و آنجا است که همین شخصی که تا دو سال پیش، سه سال پیش، افراد را از تعبیرات خاص نهی می‌کرد، الان اگر کسی بیاید بگوید چرا این تعبیرات را به‌کار می‌برید، می‌گوید: این شخص مخالف من است! عجب! قضیه چه شد؟ این سه سال چه شد؟ این سه سال این نفس برگشت. این چهار سال این نفس برگشت. تابه‌حال، تا قبل از این، نفس در يك همچنین زمینه و آزمایشی قرار نگرفته بود، نسبت به مسائل این‌طور نبود.

لزوم به‌کارگیری تعبیرات خاص در جایگاه خودش

یکی از دوستان ما در لبنان که از اطبای بسیار محترم و متدین است و از اطبای قلب هم هست و با آیه‌الله سید موسی صدر هم که به امام موسی صدر معروف هستند دوست بودند - حالا ان‌شاءالله اگر ایشان (آیه‌الله سید موسی صدر) حیات دارند، خداوند ایشان را سالم بدارند و اگر هم به رحمت خدا رفته است ما برای ایشان طلب مغفرت می‌کنیم - خود او به‌شخصه برای من تعریف می‌کرد و می‌گفت: در زمان سابق خود آقای سید موسی صدر با گفتن لفظ امام به شخص غیر معصوم مخالف بود و اطلاقی آن را بر غیر معصوم حرام می‌دانست و می‌گفت: «اطلاق لفظ امام به غیر از امام معصوم شرعاً جایز نیست».

ناقل [این قضیه] الآن هم حیات دارند، می‌گفت:

دو یا سه سال از این قضیه گذشت، کم‌کم افراد آمدند و به ایشان لقب امام دادند و به ایشان می‌گفتند: امام موسی صدر!

می‌گفت:

من خیلی تعجب می‌کردم که چرا ایشان نسبت به این قضیه ساکت است؟! خطر اینجا است! ببینید! نباید سکوت کرد! سکوت خیلی جاها حرام است. سکوت خیلی جاها به

خطراتی می‌رسد. باید همان‌جا ایستاد و قاطعانه برخورد کرد! چطور در سایر جاها قاطعانه برخورد می‌کنیم و می‌توانیم و می‌دانیم که باید قاطعانه برخورد کنیم ولی در این مسائل اساسی سکوت می‌کنیم؟! می‌گفت:

دیدم ایشان نسبت به این قضیه سکوت کرده است تا اینکه کم‌کم دیدیم که همه جا می‌گویند:

امام موسی صدر! امام موسی صدر! امام امام امام!

يك روز ایشان به منزل من آمده بود، رفیق بودیم، به او گفتم که آقا موسی چطور شما تا چند سال پیش که با هم صحبت می‌کردیم می‌گفتید که اطلاق امام بر غیر معصوم جایز نیست ولی الآن این‌طرف و آن‌طرف، در تبلیغات و جراید و رادیو و روزنامه‌ها اسم شما را به عنوان امام موسی صدر می‌آورند و شما حرف نمی‌زنید؟! می‌گفت:

ایشان تبسمی‌کرد و سری تکان داد و چیزی نگفت!

لزوم برخورد قاطع هنگام زیرپا گذاشتن مقدسات

آیا این صحیح است؟ نه صحیح نیست. چرا این‌طور می‌شود؟ چون گذشت زمان و عدم توجه انسان، مسائل را تغییر می‌دهد. تکریم‌ها و تعظیم‌ها و استقبال‌ها و اسم را در فلان جا آوردن و امثال‌ذلك می‌آید آدم را عوض می‌کند، و شیطان هم خوب بلد است از کجا وارد شود! يك دفعه در يك جا، در يك روزنامه، به خط درشت فرض کنید که می‌نویسند - آنها هم بلد هستند دیگر، همه بلد هستند - امام موسی صدر در فلان جا چه‌کار کردند، و همه هم می‌روند نگاه می‌کنند و این را می‌خوانند، نفس [خوشش می‌آید!] خوب است! چیز خوبی است! والا اگر بخواد مخالفت کند فردایش يك مقاله در همان روزنامه می‌دهد و می‌گوید: این غلط کرد که اسم من را امام آورد! من با امام گفتن به خودم، امام موسی صدر، مخالف هستم و هر کسی این تعبیر را بیاورد در دادگاه از او شکایت می‌کنم! اگر این‌طور عمل می‌کرد، دیگر کسی می‌گفت؟! قاطع باید برخورد کرد! عرض کردم ما که بلد هستیم قاطع برخورد کنیم، خوب هم بلد هستیم. پس چطور ما در مسائل و مقدسات سکوت می‌کنیم؟! بعد از زمان مرحوم آقا، آمدند ما را جای آقا بگذارند، آمدند ما را ولی‌خدا کنند و جای آقا بگذارند و این‌طرف و آن‌طرف [این مسئله را پخش کنند!] چند نفر بودند، آنها را صدا کردم و گفتم که می‌دانید که من با شما شوخی ندارم! پدر من یکی بود و موقعیتش خاص بود و شخص خاصی بود و مرتبه‌ای داشت، ما سرایه‌دار او هم نخواهیم شد! حالا اینکه انتساباً منتسب به او هستیم، این به‌جای خود، این دیگر در اختیار ما نبوده است و در اختیار گذشتگان بوده است. حالا فعلاً منتسب هستیم. اگر بخواهید يك کلمه از آن تعبیراتی را که مربوط به پدر ما است انجام بدهید همان ثانیه قطع رابطه می‌کنم، با شما هم شوخی نمی‌کنم! و قطع رابطه هم کردم و قاطعانه برخورد کردم! اگر من هم مسامحه می‌کردم، من هم الآن نعوذ بالله امام سیزدهم بودم!

من این را از چه کسی یاد گرفتم؟ از پدرم یاد گرفتم. وقتی که عصایش را برمی‌داشت محکم می‌کوبید بر کمر آن کسی که افتاد که پای ایشان را ببوسد! از آنجا یاد گرفتم. آن روش، روش حق بوده است. او قاطع بود، آیا پای من را می‌بوسید؟! غلط می‌کنید که ببوسید! برای چه می‌خواهید ببوسید؟ درحالی‌که خودم شاهد بودم و دیدم که پا می‌بوسند!

يك دفعه در همین قم در حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها روی همان سکوهای اطراف صحن

نشسته بودم دیدم شخصی که مسئول يك طائفه‌ای از همین دراویش و صوفی‌ها بود با دو نفر داشتند می‌آمدند. من همین‌طور نشسته بودم و داشتم از دور نگاه می‌کردم، يك دفعه دیدم دو نفر آمدند و به آنجا که رسیدند آرام شدند و به يك متری آن شخص که رسیدند هر دو افتادند روی زمین و شروع کردند پای آن شخص را بوسیدن! و این شخص هم همین‌طوری قشنگ ایستاد که خوب ببوسید! خب معنایش این است دیگر، در دلش می‌گوید ای احمق‌ها ببوسید! ای الاغ‌ها ببوسید!

تفرعن و انانیتی را که من مشاهده کردم، هرگز از یاد نمی‌برم که این فرد چطور همین‌طور ایستاد و آن دو نفر افتادند و پای او را در وسط صحن بوسیدند و بعد بلند شدند رفتند کنار و حرکت کردند! این شیطان است! شیطان این کارها را انجام می‌دهد.

اولیاء خدا در مرتبه عبودیت، خودشان را با بقیه افراد یکی می‌دیدند

ای آدم نفهم! بین تو و بین آن کسی که می‌افتد و پایت را می‌بوسد چه فرقی است؟ چرا اجازه می‌دهی که يك بنده خدایی که او هم مثل تو است و تفاوتی ندارد بیاید و این‌طور اظهار ذلت و خشوع کند؟! چرا؟ دأب بزرگان که این‌طور نبود.

يك روز از مرحوم پدرم - رضوان الله تعالی علیه - سؤال کردم که آیا شما تابه‌حال پای استادان را بوسیدید؟ - این حرف را تابه‌حال نزدم - می‌خواستم يك مسئله و قضیه‌ای به‌دستم بیاید، ایشان فرمودند: نه‌خیر، من تابه‌حال پای استادم را نبوسیدم. بعد گفتم که چرا نبوسیدید؟! خب ما متجری بودیم و قانع نمی‌شدیم. ایشان فرمودند:

اولاً اینکه ایشان فردی نبود که اجازه بدهد که کسی پای او را ببوسد و خود را با همه رفقاییش در يك سطح می‌دید!

ببینید! مرحوم سیدهاشم حداد - رضوان الله تعالی علیه - اول عارف دنیا در آن روز پس از حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه - توجه می‌کنید؟! اول ولی الهی، این چیزی است که ما اعتقاد داریم، حالا هر کسی نمی‌خواهد اعتقاد داشته باشد، نداشته باشد، ما که این اعتقاد را داریم - در مرتبه عبودیت [بین خودش و دیگران فرقی را احساس] نمی‌کند. او که به مقام ولایت نرسیده برای اینکه پایش را دراز کند [و بگوید که ای افراد] بیایید پای من را ببوسید! آنکه دیگر عبودیت نیست، این فرعونیت است، این شیطان است که بیاید پایش را دراز کند و بگوید که بیا ببوس! مثل همان آقایی که ما وسط صحن دیدیم! نه، ایشان خودش را با بقیه در يك طراز می‌دید و این چیزی است که خود من هم مشاهده می‌کردم.

وقتی که با افراد صحبت می‌کرد، می‌گفت، می‌خندید، شوخی می‌کرد، با من شوخی می‌کرد، من آن موقع حدوداً هفده سالم بود، من آخرین مرتبه‌ای که ایشان را در همان عتبات دیدم هفده سالم هم نشده بود، شوخی می‌کرد، می‌خندید و انگار مثل خود ما است که دارد با ما حرف می‌زند، برای صحبت کردن با او، روی ما باز بود. من گاهی با خودم می‌گفتم که این مرد الهی، این ولی خدا را نگاه کن، دارد با من شوخی می‌کند! من که شانزده سالم است و بچه هستم و ایشان دارد این‌طور با من شوخی می‌کند.

پایین آمدن جنبه وحدت و اقتراب بین شاگرد و استاد با بوسیدن دست و پای استاد

بعد مرحوم آقا فرمودند که:

دوماً من نمی‌خواستم (این حرف خیلی عجیبی است! این مربوط به خود ایشان است) که آن جنبه وحدت و اقتراب و نزدیکی بین خود و بین استاد خودم را با بوسیدن پا پایین بیاورم!

این از آن حرف‌هایی است که دیگر بیشتر نمی‌توانم توضیح بدهم، خود دوستان باید بروند روی آن فکر کنند که نزدیکی به بوسیدن نیست! بنده خدمت همه رفقا گفتم و الآن هم مجدّد می‌گویم که من راضی نیستم که کسی دست من را ببوسد، راضی نیستم و من هنوز به آن مرتبه‌ای نرسیدم که خلاصه در من تأثیری ایجاد نکند. حالا آن بزرگان، آنها خب جای خود را دارند. آن دست‌بوسیدنی را هم که ما

داریم، فرض کنید راجع به پدر و مادر است که انسان باید دست آنها را ببوسد،^۱ حالا آن اولیاء الهی به جای خود محفوظ ولیکن دلیلی ندارد که انسان بخواهد دست ببوسد! برای چه؟ و کسی تصوّر نکند که با بوسیدن دست من به من نزدیکتر می شود، نه خیر این طور نیست بلکه دورتر خواهد شد! من با آن شخصی احساس نزدیکی می کنم که از این مطالب گذشته باشد و در افق دیگری سیر کرده باشد. علی کل حال اینها مطالبی است که ما از بزرگان دیدیم و باید به آن عمل کنیم و جامعه عمل پیوشانیم. نتیجه ای که از صحبت های امروز می گیرم تا بعد هم بتوانم به چند سؤال از سؤال های دوستان پاسخ بدهم این است که: انسان در مقام تربیت و در مقام تزکیه باید به پیشگیری فکر کند تا به درمان و جلوی خطرات را در پیشگیری بگیرد. در هر قضیه ای تا احساس می کند که ممکن است در این قضیه به خطا بیفتد اصلاً آن موقع اقدام نکند، آن موقع جلو نرود و آن موقع بین خود و بین آن مسئله فاصله بیندازد.

اگر مسئله دیگری باشد ان شاء الله در جلسه بعد خدمت رفقا عرض می کنم.

(سلوکی)

سلوک یعنی اهتمام سالک به اقدام نسبت به آنچه مورد رضای الهی است

جواب: ببینید این سؤال، سؤالی است که پاسخ آن روشن است، زیرا چطور [و چگونه] ندارد! وقتی که انسان نسبت به يك مسئله اعتقاد دارد، نسبت به يك مسئله باور دارد، خود اعتقاد و باور از مقدمات انبعاث فعل هستند، یعنی وقتی که انسان مسئله ای را می خواهد انجام بدهد، اول تصویری از او در ذهن می آید، بعد آن تصوّر تثبیت می شود، به تصدیق می رسد، بعد شوق پیدا می شود، بعد شوق اکید پیدا می شود و بعد به مرتبه اراده و انجام خارجی می رسد. وقتی که انسان بداند که عبادت چه تأثیری در او دارد و چه نیازی برای انسان هست، خب این خودش همین طی کردن مقدمات است. ما در اینجا ذکر و ورد و دستور خاصی نداریم، انجام دستور خاص هم تابع همین شرایط است، یعنی انسان باید نسبت به مسائل اطلاع پیدا کند، البته مطالعه در این زمینه خیلی مؤثر است، فکر انسان را بالا می برد، باور انسان را نسبت به این مسائل قوی تر می کند و بعد انسان وقتی که باور پیدا کرد خواهی نخواهی چه به او گفته شود، چه گفته نشود، عمل خواهد کرد.

يك مطلب را در اینجا بگویم و آن اینکه من شبی خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نشسته بودم و از قضیه ای صحبت شد، رو کردم به ایشان و گفتم که راجع به فلان مسئله ای که شما انجام دادید، آیا از طرف استادان دستور داشتید؟ ایشان فرمودند:

آقا سید محسن من که همه مطالبی را که انجام می دادم از ایشان دستور نمی گرفتم، بلکه وقتی که خودم احساس می کردم که این مسئله مورد نظر استاد است، آن را انجام می دادم!

الآن اکثر نامه هایی را که دوستان برای بنده می فرستند، خیال می کنم این نامه ها نامه هایی است که مورد ندارد. مطالبی است که گفته شده است و پاسخ همه این مطالب یا از طرف بنده یا از طرف مطالب مرحوم آقا داده شده است. خب ما مقداری زحمت به خرج بدهیم و مقداری بیشتر به فکر بیفتیم - که خود این فکر کردن برای خود ما هم مهم تر است - اگر نگوییم که صد درصد، بلکه می توانم بگویم که هشتاد درصد، هشتاد و پنج درصد این مطالب و این سؤالات مطرح شده و پاسخ هم داده شده است، منتها ما می خواهیم مسائل قدری راحتی و سهل الوصول تر به دست ما برسد. لذا مناسب است که انسان خودش انجام بدهد.

ایشان می فرمودند:

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۳۱؛ الإعلام بأعلام بیت الله الحرام، ص ۶۹؛ کشف الإرتیاب، ص ۳۵۰.

همین که من احساس می‌کردم يك مسئله مورد نظر استاد است می‌رفتم انجام می‌دادم، دیگر نامه نمی‌نوشتیم و درخواست نمی‌کردم.

و این سلوک است، سلوک یعنی همین، سلوک یعنی انسان وقتی که متوجه شد دیگر نایستد، دیگر باخودش فکر نکند بلکه به مطلب برسد، مقدمات را طی کند، وقتی که متوجه شد این مسئله مورد رضای پروردگار است به آن جامه عمل بپوشاند، مگر اینکه به آن شك داشته باشد. در اینجا هم (یعنی مورد سؤال این مخدیره) مطلب همین‌طور است.

سلوک عملی لازمه فهم آیات قرآن و مطالب معصومین و اولیاء

و اما اینکه کتاب‌ها به‌طور باطن هضم شود، این نیاز به سلوک عملی دارد. یعنی حقایقی که در این کتاب‌ها نهفته است، این جنبه کتابتی دارد که منطبق بر يك جنبه واقعی و خارجی است و آن جنبه واقعی و خارجی باید به‌وسیله سلوک و تربیت و تزکیه برای انسان پیدا بشود. آن وقت انسان يك مرتبه می‌رسد به اینکه عجب! این مطلبی را که مرحوم آقا در فلان صفحه گفتند، الآن دارد می‌بیند. و این نه فقط مربوط به کتاب‌های ایشان است، بلکه آنچه در متون ما هست از قرآن کریم گرفته که وحی الهی است و همچنین مطالب ائمه علیهم‌السلام و در مرتبه بعد هم مطالب اولیاء الهی، [همه اینها شامل این قضیه می‌شوند و] انسان يك به يك آنها را مشاهده می‌کند و در خودش احساس می‌کند و حال خودش را با آنچه می‌خواند تطبیق می‌دهد که این الآن تا چه مقدار نسبت به این مسئله و نسبت به این مقام نزدیکی دارد؟!

احکام

جواب: همه نمازها درست است و اشکال ندارد.

(اجتماعی و تربیتی)

وظیفه زن در قبال اعمال خلاف شوهر، نصیحت و خوشرویی کردن با شوهر است

جواب: این مسئله از همان چیزهایی است که شاید ده‌ها بار بنده این مسئله را عرض کردم و باز هم سؤال می‌شود! همسر باید نصیحت خودش را بکند، اظهار رغبت نکند، نباید بنشیند و نگاه کند و در عین حال هم نمی‌تواند نسبت به همسرش فشار بیاورد و باعث تلخی زندگی و مشاجره و ناهنجاری‌ها بشود، او وظیفه خود می‌داند، این هم وظیفه خود می‌داند. البته روی خوش نشان دادن، غلط است و همراهی کردن غلط است و نشستن و به مسائل مستهجن و خلاف نگاه کردن حرام است و اینها اثر سوء دارد، بخواهیم نخواهیم اثر سوء دارد. شما وقتی که يك لیوان آب می‌خورید [چه بخواهید چه نخواهید رفع تشنگی می‌کند،] من وقتی صحبت می‌کنم تشنه می‌شوم و این لیوان آب را که می‌خورم رفع تشنگی می‌کند، بخواهم یا نخواهم. اگر این لیوان آب در اینجا نباشد، من وقتی که يك ربع صحبت کردم تشنگی آن‌چنان غلبه می‌کند که طاقت مرا می‌گیرد، بخواهم یا نخواهم! متوجه شدید! قضیه این است. لذا هر کسی باید وظیفه خودش را بداند. زن نمی‌تواند نسبت به شوهر تحکم کند و با شدت برخورد کند بلکه باید نصیحت کند و با اخلاق نیکو و رفتار شایسته او را به مطالب صحیح تشویق کند. اگر نتوانست اشکالی ندارد و باکی بر او نخواهد بود.

(اجتماعی و تربیتی)

از بین رفتن تمامی اعمال و مراقبات سالک در اثر مشاجرات

جواب: ببینید بنده جواب این مسئله را هم قبلاً عرض کردم، انسان وقتی که احساس کند که این عملی را که انجام می‌دهد نه تنها برای او مفید نیست بلکه مضر هم خواهد بود، خب انجام ندهد، این يك قضیه طبیعی است. شما وقتی که ببینید الآن جلوی شما سم است، آیا از این سم می‌خورید؟! نمی‌خورید.

حالا اگر رفیقان خورد، می‌گویید خورد که خورد، خودش می‌میرد، من چرا بخورم؟! حالا چون او خورده آیا شما هم می‌خورید؟ نه.

پس باید ببینیم آیا این مطلبی را که ما می‌گوییم مفید است یا نیست؟ اگر مفید است بگوییم، اگر نه، حواسمان را جای دیگر ببریم و ذکر بگوییم. و این مسئله خیلی برای انسان اتفاق می‌افتد. بنده خودم در خیلی از مجالسی که شرکت می‌کردم، البته الان طبعاً خیلی کم شده است، می‌دیدم صحبت می‌کنند و اتفاقاً هم می‌خواهند پای ما را وسط بکشند. مجالسی که فرض کنید بزرگانی بودند، افرادی بودند، ولی من اعتنا نمی‌کردم، انگار نه انگار که شنیدم. چرا؟ چون منظور فقط صحبت کردن بدون قصد تفهّم و بدون قصد پذیرش بود، پس چرا ما دیگر خودمان را خسته کنیم؟! برای چه؟! چند دقیقه هستیم، یک ربع و بیست دقیقه‌ای هستیم و بعد هم می‌رویم دنبال کار خودمان و توجهی هم به مطالب نمی‌کنیم. و باید بدانیم که این مشاجرات برای نفس انسان ضرر دارد و همه کارهایی را که انسان انجام داده است از بین می‌برد! یعنی اگر چهل روز شما زحمت کشیده باشید و نفس خود را تا حدودی تربیت کرده باشید با پنج دقیقه مشاجره تمام آن چهل روز به هوا می‌رود! مشاجره خیلی بد است!

(اجتماعی و تربیتی)

اگر مسئله‌ای به من منتسب باشد باید در چهارچوبی باشد که بنده ترسیم می‌کنم

جواب: ببینید مطالبی که به‌وجود آمده است و به‌وجود خواهد آمد، اینها مسائلی است که خواهی نخواهی ظروف و جریانات بر ما تحمیل کردند. بنده نمی‌خواستم این‌طور بشود و کار به اینجا کشیده شود! سال‌ها بود که بنده چه خصوصی و چه عمومی تذکر می‌دادم و حتی از یکی دو سال پیش بعضی از دوستان بر من اعتراض می‌کردند که شما که این‌قدر این مطالب را می‌گویید پس چرا در این‌گونه مطالب کوتاه آمدید؟ ما بین عملتان و بین کلامتان فاصله می‌بینیم! در عین حال من گفتم: من صبر می‌کنم، تحمل می‌کنم، فرصت می‌دهم که افراد خودشان را اصلاح کنند، ارتباطات خودشان را تصحیح کنند، روابط خودشان را با افراد تصحیح کنند. مگر چند بار نگفتم که همه ما مثل دندانه‌های یک شانه هستیم؟ آیا شما بارها از من نشنیدید که گفتم: در مکتب مرحوم آقا بالا و پایینی وجود ندارد؟ چرا به این مسائل توجه نمی‌شد؟ و چرا از این مکتب به‌عنوان اهداف دیگر استفاده می‌شد؟ چرا؟!!

تمام مطالب زیر نظر ما بود و ما تذکر می‌دادیم منتها وقتی که قضیه به جایی رسید که دیدم که به اسم بنده و با ارتباط با بنده دارد خلاف انجام می‌شود، اینجا دیگر بنده از این مطلب معذور هستم [که قضیه را به مسامحه بگذرانم] چون من باید پاسخگو باشم. و من به کسی کاری ندارم، هر کسی برای خودش آزاد است. الان مگر جلسات متعدّد در همین طهران وجود ندارد که بنده از آدرس آنها هم خبر دارم که فلان جلسه کجا است، حتی خبر دارم که کتاب‌های آقا را دارند می‌خوانند، ولی آنها به من چه ارتباط دارد؟! بسیاری از اینها آمدند که از بنده استفاده کنند و مرا در مجالسشان دعوت کردند و اصرار هم کردند ولی بنده پاسخ ندادم زیرا من با روش آنها نمی‌توانم مطابقت و مراقت کنم. اگر این‌طور بود پس چرا بعد از ارتحال مرحوم آقا، من آن روش را در پیش گرفتم؟ چون دیدم با آنچه تابه‌حال دیده‌ام نمی‌خواند! گفتم: شما را به‌خیر و ما را به سلامت!

گفتند: تو صحبت نکن!

گفتم: من نمی‌توانم.

- تو با ما موافقت کن.

- من نمی‌توانم. من نمی‌توانم بین ظاهر و باطن دوئیتی قائل شوم، من بین افراد نمی‌توانم امتیاز قائل شوم!

- با تو مخالفت می‌کنیم، کنارت می‌گذاریم.

- خداحافظ شما! نیاز به کنار گذاشتن ندارد، ما خودمان می‌رویم و رفتیم هم.

خب چه شد؟ الآن هفده، هجده سال گذشته است، نه طوری شد و نه آسمانی به زمین آمد و نه فلان. الآن هم همان‌ها مجالس دارند. جاهای دیگری هم هستند، افراد دیگری هم هستند و هیچ ارتباطی هم به بنده ندارد. ولی اگر بخواهد مسئله‌ای به من منتسب باشد باید در چهارچوبی باشد که بنده ترسیم می‌کنم و این حق طبیعی بنده است. چرا؟ چون هر کسی اختیار کار و کلام و تصرفات خودش را دارد. بله، ممکن است یکی از پیش خودش برود کار انجام بدهد، بسیار خوب اشکال ندارد، نه بنده اعتراض می‌کنم و نه طعنه می‌زنم و نه به سخریه می‌گیرم و نه کاری دارم. هر کسی هم باید پاسخگو باشد. لذا خیال می‌کنم در این زمینه مشکلی نیست و همه افراد هم در انتخاب مسیر آزاد هستند. تابه‌حال دیده شده که بنده برای کسی نامه خصوصی نوشته باشم که به اینجا بیایید؟! نه، خودتان آمدید، خودتان اظهار محبت کردید، خودتان به بنده لطف دارید، بنده هم وقتی که لطف دوستان را ببینم وظیفه خودم می‌دانم تا آنچه را از گذشتگان و بزرگان در سینه دارم منتقل کنم. خب این هم وظیفه من است. شما در روز قیامت می‌توانید جلوی من را بگیرید و بگویید که ما آمدیم و تو نگفتی! خب من هم نمی‌خواهم در روز قیامت مسئول باشم؛ همین‌طور افرادی که بخواهند از این چهارچوب عبور کنند.

یکی از دوستان بود که بعد از فوت مرحوم آقا، در ابتدا از ما حرف شنوی داشت، ولی من کم‌کم احساس کردم دارد خارج از آن چهارچوبی که ترسیم شده است حرکت می‌کند، سرعت پیدا کرده است، قدم‌های بزرگ‌تری برمی‌دارد!! صدایش کردم و گفتم: ببین آقا جان اگر می‌خواهی از من مایه بگذاری من این هستم، من این مسائل را نمی‌پذیرم! گفت: مرحوم آقا به من توصیه کردند شما باید این کار را بکنی. گفتم: شما را به‌خیر و ما را به‌سلامت! مرحوم آقا که به من توصیه نکردند، به تو توصیه کردند خب برو انجام بده. دیگر نمی‌توانی با من باشی و تا الآن هم قطع رابطه هستیم، تمام شد. اتفاقاً از مخدرات است و خود او هم مجلسی دارد و چه دارد و افرادی دارد، خب ارتباطی هم با بنده ندارد. التقات کردید؟! این مسئله، مسئله‌ای است که بنده مورد توجه قرار دادم.

قیم این مکتب فقط امام زمان است و بس

اینکه تشویش و اضطراب پیدا شده است برای چه پیدا شده است؟ چرا؟! وقتی کسی کارش خلاف نباشد، چرا برای او تشویش پیدا شود؟ وقتی که کسی کارش درست باشد چرا اضطراب پیدا کند؟ این يك سؤال است که چرا برای انسان تشویش پیدا شود؟ اگر بنده امروز از دنیا رفتم آیا باید برای شما تشویش پیدا شود؟ چرا؟ مگر این مکتب قائم به بنده است؟ بهتر از من بودند و از دنیا رفتند، طوری نشد. امام زمان علیه‌السلام داریم. او قیم همه است، ولی همه است. تمام مطالب به‌دست او است، من چه‌کاره هستم؟ اینکه خدمت شما عرض می‌کنم جدی می‌گویم که من چه‌کاره هستم؟! سابق تصور بر این بود که خلاصه حالا شاید ما هم بدمان نیاید بر اینکه این قضایا باشد، ولی بعد متوجه شدند که نه، خلاصه این‌طور هم نیست که ما از کثرت جمعیت خیلی خوشحال باشیم و...!

خلاصه علی‌کل‌حال بنده در این مسئله‌ای که این دوست محترم ما در اینجا فرمودند، نهایت سعی خودم را بر اینکه مطالب به اینجا کشیده نشود، انجام دادم ولی متأسفانه دیگر کاری از دست من برنیامد. و این مسئله در سابق هم بوده، در زمان مرحوم آقا هم بوده، قبلاً هم از این قضایا پیش می‌آمده است. مسئله اول و آخر ندارد.

نحوه تحصیل در مطالب فلسفی

جواب: بنده خوب متوجه این سؤال نشدم! اگر منظور این دوست محترم این است که از مطالبی که در حوزه کار ما است، این مطالب، مطالب تخصصی است و باید سال‌های سال مقدمات آن طی بشود و استفاده کردن از اینها ممکن است برای انسان يك نابهنجاری‌های فکری به‌وجود بیاورد. بهتر است که مطالب با پایه انجام شود چون علی‌کل‌حال، مسائلی که مطرح می‌شود اینها مسائلی است که نیازی به تحصیلات دارد و باید آن مقدمات طی شود حالا چه به‌صورت حضوری در کلاس یا به‌صورت

همین مطالب آماده‌ای که در دسترس است، تا اینکه انسان بخواهد به آن نقطه مطلوب برسد. میان‌بر زدن خوب نیست و انسان را دچار ناهنجاری‌هایی می‌کند.

متفرقات

جواب: کلاس و درس عربی اشکال ندارد و خیلی هم مفید است.

احکام

جواب: بله، این هم مثل سایر موارد اگر زیاد بیاید مشمول خمس می‌شود. اگر صرف در همان مخارج سال بشود، نه، آن خمس ندارد ولی اگر زائد بر آن مخارج سال باشد به آن خمس تعلق می‌گیرد.

(عرفانی)

انجام امور دنیایی برای رسیدن به آخرت اشکالی ندارد

جواب: ببینید! طبیعی است که توجه به آخرت انسان را نسبت به دنیا بی‌توجه و سرد می‌کند ولی در اینجا هم بالأخره بایستی که این مسائل دنیا بگذرد. علی‌کل‌حال ما باید با همین گذشت و گذر از دنیا دست و پنجه نرم کردن با این مسائل، به آخرت برسیم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا تمام اولیاء الهی، همه اینها با این مطالب گذشتند و عبور کردند. ما نباید نسبت به مطالب دل ببندیم، آن دل‌بستن يك مطلب دیگر است. اما اینکه کاری انجام بدهیم چه در اشتغال، چه در مسکن، چه در امور دیگر و روابط و ... که برای گذران باشد و از آنها برای رسیدن به آخرت استفاده کنیم، آن اشکالی ندارد. البته در صورتی که تعدی نباشد.

متفرقات

جواب: البته بهتر است که این مسئله فعلاً نباشد ولیکن بعداً تغییر خواهد کرد.

(تاریخی، اجتماعی و تربیتی)

ایام فاطمیه و کیفیت مراسمات در ایام فاطمیه

جواب: البته هم ۷۵ روز گفتند و هم ۹۵ روز که البته همان استناد ۹۵ روز قوی‌تر است که همان فاطمیه دوم است و مرحوم آقا هم آن را می‌پذیرفتند و نسبت به آن ایام مجالس داشتند. البته در این مدت نیاز به عمل خاصی نیست، همان برقراری مراسم عزاداری و سوگواری در آن ایام، حالا چه فاطمیه اول و چه فاطمیه دوم، همان مستحسن است و دیگر این‌طرف و آن‌طرفش زیاده است. آن را که به ما گفتند ما باید به همان گوش بدهیم و از پیش خودمان نباید مرتب اضافه کنیم و مسائل جدید بیاوریم. بالأخره هم باید شادی باشد و هم باید غم باشد. نه اینکه ما همه زندگیمان را غم کنیم و مرتب در سر بزنیم! این‌طور که نمی‌شود زندگی کرد. بالأخره افراد هم توقعاتی دارند، آنها هم خواسته‌هایی دارند. اگر به همان مقداری که گفتند باشد، هم مفید خواهد بود و هم اثربخش. اگر انسان بخواهد زیاده مجلس درست کند، من خیال می‌کنم - حالا از دیدگاه بنده این‌طور است - که شاید خیلی هم مستحسن نباشد.

متفرقات

جواب: نه، اشکالی ندارد و تأثیری هم روی جنین نمی‌گذارد و ان شاء الله بلکه این مسئله بیشتر موجب نزدیک‌تر شدن و اقتراب آنها [زن و شوهر] خواهد بود.

احکام

جواب: بله، بهتر است که انسان انجام بدهد.

اجتماعی و تربیتی

جواب: اشکالی ندارد، این مسئله [مهم] نیست، انسان می‌تواند استفاده کند و البته با توجه به شرایط خاص، همان‌طوری که عرض کردم، ارتباطات باید محفوظ باشد و نباید بین زن و مرد چه در محیط آزمایشگاهی و چه در محیط دانشگاهی ارتباط وجود داشته باشد و انسان باید این ارتباط را به حداقل برساند و بداند که خلاصه در اینجا زمینه گستردن دام شیطان بسیار زیاد است و بنده در این زمینه اطلاعات زیادی دارم.

احکام

جواب: البته در طواف خانه کعبه، بله باید بین مقام ابراهیم و بین کعبه طواف کرد ولی اگر جمعیت زیاد بود [پشت مقام ابراهیم هم می‌تواند طواف کند]. این را هم دوستان توجه کنند که منظور از زیاد بودن جمعیت آنقدر نیست که انسان را در پرس بگذارند و له کنند! نه، آن منظور نیست، چون گاهی از اوقات برای خود بنده هم اتفاق افتاده است که کثرت جمعیت چنان بود که واقعاً من این پرس شدن را احساس می‌کردم و صدای دنده‌های خودم را می‌شنیدم! این منظور نیست که در این صورت انسان می‌تواند خارج از مقام هم برود و طواف کند، نه، همان‌طوری که مرحوم پدر ما فرمودند این بود که طائف و طواف کننده باید راحت طواف کند و برخورد نداشته باشد. حتی اگر احساس کردید مقداری شلوغ است و تنه می‌خورید و فکر و ذهن شما از اشتغال به ذکر پروردگار منصرف می‌شود، اشکال ندارد که پشت مقام هم طواف کنید. پس متوجه شدید؟ مسئله فقط فشار نیست. مسئله همان بیرون آمدن از حال طواف است، اگر احساس کردید که آن افراد مزاحم هستند و تنه می‌زنند، گرچه هم خیلی مشکل نیست، باز هم شما می‌توانید در خارج از مقام، طواف را انجام بدهید. منتها هرچه می‌توان نزدیک‌تر به مقام ابراهیم، طواف را انجام داد باید همان را انجام داد.

متفرقات

جواب: نه، اشکال ندارد.

اجتماعی و تربیتی

جواب: خب اگر نظر حضرت علامه است همان را باید انجام بدهید، به نظر من چه‌کار دارید؟ حالا بلکه من آمدم خیلی حرف‌های خلاف زدم. البته نظر ایشان هم بر این نبوده است، حالا بنده توضیح مختصری می‌دهم:

ایشان می‌فرمودند: محیط، محیط فاسدی است، نه اینکه خود درس اشکال دارد. اگر محیط، محیط مناسبی باشد و موجب فساد نشود، ایراد ندارد. این حرف را به ایشان ننیدید! منتها در شرایط فعلی ممکن است از این مسئله سوءاستفاده بشود، لذا ایشان می‌فرمودند که بهتر است که این قضیه انجام نشود و به سایر جاها پرداخته شود. والا اگر محیط دبیرستان مانند محیط بعضی از این حوزه‌های علمیه باشد که واقعاً زن در آنجا تدریس می‌کند نه مرد و اصول اسلامی و مبانی اسلام حاکم است نه مبانی سلیقه‌ای. چه فرقی می‌کند؟! هیچ تفاوتی ندارد، علم، علم است منتها علمی باید یاد بگیریم که برای ما مفید باشد نه اینکه صرفاً مدرک باشد.

تفسیری

جواب: نه، این مسئله این‌طور نیست. این در مقام تقابل بین عزت پروردگار و عزت مجازی

شخص است، در مقام عتاب و خطاب است: تو که در دنیا در قبال خدا ایستادی و از او امر او سرپیچی کردی، نتیجه آن را هم حالا ببین، این نتیجه آن خواهد بود. و آیه نسبت به این معنای شما دلالتی ندارد.

﴿وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾^۱ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾^۲ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟﴾^۳

جواب: البته بله، این را می‌توانیم این‌طور معنا کنیم و تصور کنیم که آن انتقامی که در اینجا وجود دارد برخواسته از کینه و حسد و اعمال سلیقه و نفس نیست، بلکه آن انتقام به معنای زدودن آن کدورت‌ها و ظلمت‌هایی است که برای انسان حاصل شده است و بعد از زدودن آن، شخص برمی‌گردد و مثل افراد عادی از جهنم خارج می‌شود.

(اجتماعی و تربیتی، اعتقادی) **اختصاص سالروز تولد و وفات به معصومین**

جواب: ببینید! ما در اسلام جشن تولد نداریم، آنچه داریم جشن بلوغ است و جشن تولد نیست. البته انسان وقتی که به این دنیا می‌آید، خب این بالاترین نعمتی است که خداوند داده است ولی ما به این نکته باید توجه داشته باشیم که عمل ما و حرکت ما باید طبق دستور باشد و با فعل و دستور خود، مبلغ باشیم و به آنها هم بگوییم که اگر شما برای بلوغ می‌خواهید بگیرید ما می‌آییم. و مسئله، مسئله بلوغ است ولی به عنوان جشن تولد چون این يك سنت غیر واردۀ در اسلام است، ما [این مسئله را در اسلام] نداریم. جشن تولد، یعنی سالروز تولد، ما سالروز تولد را فقط برای چهارده معصوم علیهم‌السلام داریم و هیچ‌کس دیگری از اصحاب چه در زمان خود رسول خدا یا در زمان ائمه جشن تولد نگرفته است با اینکه آنها هم تولد داشتند، از آسمان که به زمین نیامدند بلکه آنها هم از مادر متولد شدند. ما يك دستور هم نداریم که به اصحاب فرموده باشند سالروز تولد خودت را جشن بگیر، خب نداریم دیگر، یا اینکه سالروز وفات پدرت را بعد از ده سال، بعد از بیست سال و چهل سال مرتب بیا سالگرد بگذار! ما حتی يك مورد هم نداریم. آنچه داریم مربوط به امام معصوم علیه‌السلام است.

امام باقر علیه‌السلام به شخصی می‌فرماید که: «تا ده سال بعد از فوت من در منی بیا و مجلس عزاداری برای من انجام بده.»^۴ این دستور امام باقر بوده است ولی آیا ما در يك روایت داریم که ائمه به اصحابشان فرموده باشند که سالگرد وفات برای پدرت یا برادرت بگیر؟! اگر هست بیاورند تا ما هم بدانیم!

بنابراین تمام این سالگرد گرفتن‌ها خلاف است! ما سالگرد نداریم. ما فقط برای معصومین

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۴.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۹۵.

۳. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۷.

۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۳۷.

۵. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷:

«عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "قَالَ لِي أَبِي يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا لِتَوَادِبَ تَنْدُبُنِي عَشْرَ سِنِينَ يَوْمَئِذٍ أَيَّامَ مَنِي."»

ترجمه: «یونس بن یعقوب گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: "پدرم به من فرمود: ای جعفر! فلان مقدار از دارایی‌ام را برایم وقف کن تا گریه‌کنندگان در منی و در ایام منی ده سال بر من بگیرند."» (محقق)

عليهم السلام سالگرد داریم، پیغمبر و حضرت زهرا سلام الله علیهما و دوازده امام، والسلام! دیگر غیر از این نیست و باید به همان چیزی گفته شده عمل کرد. در حالتی که ۲۷۰ سال ائمه در همین دنیا زندگی کردند و اصحابشان می‌مردند یا متولد می‌شدند، اگر سالروز وفات و تولد مورد امضای ائمه بوده، پس چرا يك روايت هم در این زمینه نداریم؟!!

اختصاص اربعین به حضرت سیدالشهدا

بنده در همین رساله/اربعین که شما هم دیده‌اید، در همان جا نوشتم که ائمه کجا توصیه بر اربعین متوقی کردند؟! [در کجا این مطلب نوشته شده است؟!]. از امام حسین علیه‌السلام بالاتر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. حالا برادرشان امام حسن مجتبی علیه‌السلام، خب بزرگتر بودند. حالا می‌گوییم این دو امام مثل هم بودند ولی امیرالمؤمنین که بالاتر بود. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها که مادرشان بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از همه اینها بالاتر بودند. ما در کجا داریم که ائمه توصیه کرده باشند که برای اربعین پیغمبر، مجلس بگیرید؟! کجا داریم؟ هان!

بعد شنیدم يك نفر در تلویزیون گفته که در زمان سابق برای ائمه اربعین بوده است و بعداً لغو شده است! بنده از همین‌جا، از آن شخص می‌خواهم سند این مطلب را به بنده ارائه بدهد و اگر نتوانست ارائه بدهد در روز قیامت باید بیاید پاسخ بدهد! در روز قیامت ایشان باید بیاید پاسخ بدهد که چرا دروغ بسته است؟! بالأخره ما هم منابع روایی را دیدیم، همین‌طوری که بلند نشدیم چیزی بنویسیم! و در آخر رساله هم گفتیم که اگر مسئله‌ای، چیزی، نقدی هست بگویند ما اصلاح می‌کنیم. تا حالا هم کسی نتوانسته حرفی بزند.

پس چرا ما خلاف بگوییم؟ واقعاً این دردی است برای من که من نفهمیدم که چرا ما باید چیزی را که نمی‌دانیم بگوییم؟! خب آقای محترم شما که الآن دارید برای میلیون‌ها نفر صحبت می‌کنید، اگر این مسئله، (یعنی اربعین، در منابع روایی) نبود، پاسخ استمرار بر مسئله‌ای که مورد رضای ائمه نیست را چه می‌دهید؟!!

لزوم پافشاری کردن بر عقاید صحیحان

یکی از نزدیک‌ترین اقوام بنده از دنیا رفتند، همین چند سال پیش عموی ما به رحمت خدا رفت، یکی از اقوام گفت چند شب دیگر مجلس اربعین است و ما شما را دعوت کردیم! گفتیم: اتفاقاً بنده در طهران هستم ولی نمی‌آیم چون اربعین فقط برای سیدالشهدا است، نه ناراحت شد و نه در سرمان زد و نه چیزی گفت. گفتیم: اتفاقاً طهران هستیم، قم هم نیستیم ولی نمی‌آیم، ناراحت هم نشد. چون براساس عقیده دارم این مطلب را می‌گویم. چرا ما نباید روی عقاید خودمان بایستیم و پافشاری کنیم؟!!

متفرقات

جواب: نه، این شخصی نیست، مسئله همان چیزهایی است که تابه‌حال گفته شده است و در کتاب‌ها هم نوشته شده است، همان کفایت می‌کند.

(روایی)

معنای حدیث: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»

جواب: تفکر ساعة خیر... یعنی انسان در عبادت خدا و در ارتباط با پروردگار، خودش را رها و یله نبیند. در هر قدمی که برمی‌دارد از روی فکر باشد. بر سر دوراهی‌ها به شایعات توجه نکند. به اینکه آقای فلان و آقای فلان گفت، گوش ندهد. اینها معنای تفکر ساعة است نه اینکه آدم بنشیند و به خدا فکر کند! به چه چیز خدا می‌خواهد فکر کند؟! خدا که فکر کردن ندارد. به روش خود، به طرز صحبت کردنش، به ارتباطش با مردم، به کیفیت ردّ و بدل کردن مسائلش، به تصرفاتش، [به اینها باید فکر کند.

این روایت به [این معنا است. اینها چیزهایی است که برای انسان لازم است. انسان تصوّر نکند] که فقط با نماز خواندن و... مسائل او حل می شود، [شما بدانید ما با نماز خواندن به جایی نمی رسیم. با نماز شب خواندن به جایی نمی رسیم. خوارج نهروان بیشتر از ما نماز می خوانند. سنی ها از ما بیشتر نماز می خوانند، نماز تراویح را هم به جماعت می خوانند! ولی وقتی که بنده با همان عالم مدینه مباحثه کردم و گفتم که:

شما قبول داری که در زمان پیغمبر نماز تراویح به صورت فردی بوده است؟
گفت: بله.

- شما به چه حسابی آمدید و دارید نمازی را که پیغمبر حتی يك سال هم به جماعت نخواند، به جماعت می خوانید؟!

- سنت عمر است.

- عمر بالاتر است یا پیغمبر؟!

اینها اصلاً نمی نشینند فکر کنند. صحبت در این است. فقط همین طوری سرشان را پایین می اندازند [و می گویند:] نماز تراویح را با جمعیت بسیار می خوانیم و قرآن را هم در آن دوره می کنیم! اما اگر بنشینند فکر کنند، خب مرتیکه تو آدم هستی، او هم آدم است، آیا شما در قبال دستور پیغمبر شخص بالاتری را دارید اطاعت می کنید؟!

فکر کردن معنایش این است. این را دارم الآن به شما می گویم: مثلاً الآن شما قلبتان درد می گیرد، اگر به بالاترین متخصص قلب طهران مراجعه کردید و او گفت که مسئله ای نیست، شما اگر این رعایت ها را انجام بدهید، دیگر نیازی به عمل کردن ندارد. يك نفر هم سر کوچه يك تابلو زده که فرض کنید که حجامت و ختنه و... انجام می شود، حالا اگر شما بلند شوید بیایید به این آقای که در اینجا فقط بلد است تیغ دست بگیرد و بچه ها را ختنه کند، بگویید که آقا قلبم ناراحت است! می گوید: بنشین همین الآن می خواهم تو را عمل کنم! شما چه برداشتی از عمل این فرد می کنید؟ آیا نمی گوید این دیوانه است؟! دیوانه است یا نیست؟!

ما این را به برادران اهل تسنن می گویم، می گویم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در يك سال، حتی يك شب هم نماز تراویح را به جماعت خواند یا نخواند؟ حالا ما بحثی در این نداریم که اصلاً کار خلیفه دوم خوب بود یا بد؟ سؤال ما این است، خب نخواند دیگر. وقتی که نخواند حداقل اگر نگوییم حرام است، آیا این دلیل نمی شود بر اینکه پیغمبر کاری را که در نزد او مرجوح بود انجام نداد؟ خب شما چرا کاری را که رسول خدا انجام نداده، دارید به واسطه حرف فلان کس انجام می دهید؟! آیا شما دیوانه نیستید؟! عین همین حرف را من به او زدم. گفتم: تو دیوانه نیستی؟ بلند شد رفت! این معنا معنای تفکر ساعة است. حال این يك مورد را من برای شما گفتم، در بقیه موارد هم مسئله همین طور است.

با نماز خواندن کار درست نمی شود. شما يك ربات هم درست کنید و کوش کنید، بیست و چهار ساعت برای شما نماز می خواند و سجده می کند و رکوع به جا می آورد. با نماز از روی فکر، کار درست می شود. با نماز از روی تفکر صحیح، کار درست انجام می شود نه نماز ریایی، نه نمازها و اجتماعاتی که برای مقاصد خاص آن نمازها و اجتماعات برقرار می شود. نمازی که از روی فکر باشد، از روی نیت صادق و خالص باشد، آن نماز برای انسان [تقرب] می آورد و آن نماز با تفکر است.

بنابر این معنای تفکر ساعة این نیست که بنشینند و فکر کنند. بلکه باید در همه امور، عقل را به کار بیندازد، در همه امور ببیند کدام بهتر است، کدام روش بهتر است، این انسان را به مطالب بالا می رساند. معنایش نشستن در کناری و فکر کردن نیست.

روایی

جواب: معنایش این است که این ولایت ولیّ به واسطه همان ظهور تجلّی ذات است در آن نفس، و تا انسان کیفیت ظهور تجلّی ذات را متوجّه نشود به ولایت ولیّ هم نمی‌تواند دسترسی پیدا کند. این خیلی مختصر.

(سلوکی)

عمل به دستورات امام زمان تنها راه رسیدن به حضرت

جواب: بنده اینها را بارها عرض کردم و گفتم که راه رسیدن به امام زمان عبارت است از عمل به دستورات ایشان، خیلی ساده، نه کوه کندن می‌خواهد، نه کار شاقّ و خلاف می‌خواهد. اگر آنچه مورد نظر حضرت است را انجام بدهید، به امام زمان علیه‌السلام می‌رسید و در این مسئله هم شکی نیست. از خداوند توفیق فهم و عمل به باورها را تقاضا می‌کنیم؛ و ان شاء الله که در این زمینه دست ولایت و امامت، پشتیبان و پشتوانه همه ما باشد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ